

جنبش مردم و افکار

از دوره های قبل التاريخ تا قرن هفتم ميلادی
در افغانستان و از افغانستان به خارج

متن سخنرانی احمد علی کهزاد
در سیمینار بین المللی انتقال آرا و افکار
دهلی جدید 1960

بنیاد فرهنگی کهزاد

احمد علی کهزاد

همانطوریکه در هر چهاراهی رفت و آمد و جنبش مردم بیشتر بنظر میخورد، در چهارراه های جغرافیائی جهان هم در طول روزگاران گذشته تاریخی بیشتر اقوام آمده، گذشته و توقف کرده است. همانطوری که در چهارراهی ها و چهارسوق ها بیشتر مردم با هم در تماس می آیند در چهارراه های جغرافیائی و تاریخی جهان در طول روزگاران گذشته اقوام مختلف بیشتر در تماس آمده و زبان و معتقدات و مبادی تمدن و فرهنگ آنها بهم مخلوط و حل و مزج گردیده است.

افغانستان در چوکات اقلیم طبیعی، محیطی، جغرافیائی و تاریخی خود یک چهار راه بزرگی است در زیر بام دنیا، در دل آسیا، در آستانه آسیای مرکزی، در خط اتصال شرق قریب، شرق میانه و آسیای داخلی و جنوب شرقی، در نیمه شرقی فلات آریان، در مجاورت شبه جزیره یا نیم قاره هند و مناطق علفزار آسیای مرکزی.

افغانستان به ساده ترین تعریف جغرافیائی تیغه کوهی است با قلل درشت و مرتفع که در سنگلاخ پامیر با سلسله عظیم همالیا و قره قرم سخت گره خورده و برف های دایمی و مؤقتی آنرا خط چشمه ساران یا چشمه آب ساخته که از چهار طرف

به دامان آن فرو میریزد و سرریزه همین آبها بشکل رودخانه های خورد و بزرگ به چهار گرد افق جاری میشود.

افغانستان از نظر جغرافیا و تاریخ یک کلیه ایست بشکل سنگلاخ عظیم و دشت های فراخ و رودخانه های پر آب، با آب و هوای متنوع و سالم که در چهار راه شرق و غرب و شمال و جنوب آسیا اخذ موقع کرده و اقلیم طبیعی آن موافق با موازین علمی برای رهایش بشر، چه در دوره های غار نشینی حجر و چه در دوره های زندگانی انسانی در مصب رودخانه ها مساعد بوده و مهاجرت های اقوام و مدنیت های مختلف یکی بعد دیگر را دیده و سپری کرده و آنچه خود در سرزمین خود داشته بارها با مدنیت های تازه وارد مخلوط کرده و از آن قیافه ها و اشکال و روش های مرکبه و متنوع پدیده آورده است.

مطابق با موازین علمی، آیا بشر در تمام روی زمین مراتب زندگانی دوره های حجر را در غارهای کوه ها سپری نکرده؟ و بعد در دوره های سنگ صیقلی را با اختراع ظروف سفالی و بسیط، زراعت و زمین داری و اهلی ساختن حیوانات و مبادی اولیه زندگانی و دوره مفرغ را در دلتا ها و مصب ها و در جوار بستر رودخانه های بزرگ ادامه نداده؟ و مهاجرت در طول دره ها و امتداد مسیر رودخانه ها که راه های طبیعی محسوب میشوند، صورت نگرفته است؟

موافق با همین اساسات کلی، تحقیقات باستان شناسی واضح ساخته است که خاک های افغانستان و سرزمین های مجاور آن، ایران، جمهوری های آسیای مرکزی (خاکهای ماورالنهر، خوارزم یا ماورای جیحون یا ترانز اوکسیان Trans-Oxian) اراضی هند و پاکستان (شبه جزیره یا نیم قاره هند و پاکستان) و دورترها خاک های چین، همگی دوره های قدیم حجر و مدنیت های جدید حجر (نیولی تیک) و دوره های قبل التاریخ و اعصاری را که اروپائیان به اصطلاح علمی (پروتو هستری) خوانند که آنرا دوره مقدم بر عصر تاریخی ترجمه میتوانیم، همه را دیده و سپری کرده است. همانطور که سر «جان مارشال Sir John Marshal» در کرانه های اباسین، از مدنیت حوالی پنج هزار سال قبل از روی «مدنیت اندوس» یا «مدنیت سند» تقریباً 50 سال قبل پرده برداشت، «پومپلی» امریکائی در تپه های «انو»، در ماورای آمو، در خاک های «پار دریا»، در حوزه شمال اکسوس، در موازات آن به کشفیاتی موفق شد و «گیرشمن R. Ghirshman» فرانسوی شواهد آنرا در تپه های «سیالک» و «جیان» در خاک های ایران وانمود ساخت و بالاخره «کزال S. Casal» فرانسوی عین همان مدنیت را احیاناً با کمی قدامت در تپه «مندیکگ» در 50 کیلومتری شمالغرب قندهار، در میانه مسیر دو رودخانه ارغنداب و هیرمند در افغانستان کشف کرد.

این مدنیت‌ها در اساسات کلی شباهت‌هایی بهم دارند و خاک‌های افغانستان به شهادت آثار «مندیگک» که در موزه کابل جمع شده است، واسطه ارتباط میان این مدنیت‌های شرق و غرب و شمال و جنوب یا مدنیت‌های وادی‌های اکسوس و اندوس و تپه‌های ایران به حساب می‌رود.

اگر در سائر نقاط جهان دوره «پروتو هستری» خود را با شواهد مادی مدنی اثبات می‌کنند، ما در این گوشه شرق، در افغانستان و هند و ایران و ماورالنهر آثار کهنسال ادبی هم داریم که بطور کلی در چوکات وسیع همه اقوام هند و اروپائی از آن استفاده می‌توانند ولی خصوصاً تر بیک شاخه مخصوص این کتله تعلق حسابی دارد که از آنها بالاتر نام بردیم و تسمیه «کتله آریا» در مورد همه آنها یکسان اطلاق می‌شود که در میان آنها افغانستان یا «آریانای باستان» بحیث «جایگاه آریا» موقع و موقعیت متمیزه‌ئی دارد.

سرودهای کهنسال آریائی که بصورت مشخص‌تر به صفت سرودهای «ویدی» و «اوستائی» معروف اند و اسمای علاقه‌ها و کوه‌ها و رودخانه‌های آریانا در آنها تذکار یافته است، نشان می‌دهد که این کتله آریا که اصل زادگاه اولیه آن هر جا بوده (شرح آن با تناقض افکار دانشمندان شرق و غرب موضوعی است علیحده که اینجا بدان کاری نداریم) در دوره‌های پروتو هستری در شمال حوزه اکسوس یا آمو دریا پیدا شده و بعد از سیری در سواحل راست آمو به سواحل چپ آن در «بکتریا» (باختران) تیت و پراکنده شده اند و قسمت‌های قدیم سرود ویدی و تمام اوستای قدیم یادگار خاطره‌های زندگانی آنها در افغانستان است.

اگر این کتله آریا که با مهاجرت‌ها در دونیم هزار (2500 ق.م.) به شرق و غرب، به هند و ایران رسیده اند، مدتی در خانه مشترک بین حوزه سردریا و اکسوس زندگانی نمیداشتند، چطور زبان‌ها، ادیان، مذاهب، افکار و داستان‌های حماسی و فولکلوری و عنعنوی ایشان مشخصات مشترکی بدین حدت و شدت میداشت؟ آنچه در هند و ایران و ماورالنهر از سرچشمه آریائی نشئت کرده، مبدأ آن در بسیاری موارد همین سرزمین وسطی شمال یا علفزارهای حوزه سردریا و آمو دریا است که در تاریخ بنام «آریانم و یجو» یاد می‌شود. «آریانم و یجو» به شهادت اوستا «مهد اولیه» و «کوچک» این کتله در شمال آمو، در حوالی «فرغانه» و «آریانا» به شهادت مؤرخان کلاسیک یونانی «مهد بزرگ» آنها بود که در ماحول هندوکش شانزده قطعه خاک زیبا و آباد اوستائی را تشکیل می‌دهد.

موضوع اجتماع قبایل آریائی در شمال حوزه اکسوس یکی از اساسات کلی تاریخی است که مبدأ شباهت های زبانهای خانواده السنه هندی و ایرانی و هند و آریائی را به ما میفهماند که بقایای 20 تا 30 لهجه هنوز در خاک های افغانستان باقی است و مبدأ الهام تمام داستان ها و اسطوره های فولکلوری و نیمه تاریخی دوره های شاهان هندی و آریائی بیشتر همین کانون مشترک بوده است.

بشهادت متن سرودهای «ویدی» و ادبیات بعدی تا «مهاباراته» می بینیم که قبایل آریائی از حوزه اکسوس از شمال هندوکش به جنوب آن منتشر شده و از جنوب هندوکش در امتداد مسیر رودخانه های کابل (کوبها)، کرم (کرومو)، گومل (گوماتی) و سوات (سواستو) به کناره های سند یا «سندهو» رسیده و از آنجا به علاقه پنجاب یا (سپته سندهو) یا «هپته هندو» یعنی (هفت دریا) داخل گردیده و سپس بطرف قلب هند پراکنده شده و اقوام محلی را بطرف جنوب شبه جزیره رانده اند.

دانشمندان هندی که متون سانسکریت ویدی و سانسکریت کلاسیک را از «وید» تا «مهاباراته» از نظر گذرانیده اند، خود بهتر میدانند که «مسکن قدیمه» یا «باشگاه اندرا» یا «خانه شمالی» یا مهد قبایل «بهاراته» کجا بود!

همه میدانیم که نام بلخ به تلفظ آریائی ویدی «بلیهکه Balhika» بود که در زبان سانسکریت ویدی، در «اتروید» ذکر شده. تا جائی که منابع آریائی هندی، بویژه «مهاباراته» شهادت میدهند، عده ئی کثیری از قبایل آریائی مهاجر که از شمال هندوکش به جنوب آن سلسله کوه فرود آمده و بعد از راه های مسیر رودخانه های آریانای شرقی و جنوب شرقی به وادی سند، پنجاب و ماورای آن پراکنده شده اند، در ذیل صفت «بهاراته» می آمدند.

در روشنی تحقیقات برخی از دانشمندان اروپائی صریح تر میتوان گفت که «بهارت» اصلاً به دسته ئی از قبایل آریائی اطلاق میشد که در «بلخ» و «باختران» می زیستند و در اثر مهاجرت ها به تدریج تا نقاط دور دست هند پراکنده گردیده اند. از میان دانشمندان غربی «لوئی دو له واله پوسن Louis de La Vallers Pousson» فرانسوی کسی است که با استناد متون «مهاباراته» معتقد است که عده ئی از قبایل و عشایر آریائی به نام های «مالا Mala» یا «مالاوا Malavas» که با جزئی تحریف آنها را بصورت «مادرا Madra» یا «مادراوا Madravas» یا «مادراکا Madraka» هم شناخته اند، همه بنام یا بصفت مشترک «بهیکه» یاد شده اند. «بهیکه» یا «بلهیکه» همان نام «بلخ» است که موجودیت آنرا در «اتروید» یاد کردیم و «بهل» و «بخل» صورت های تحریف

شده و تازه تر همین نام است که در ادب پهلوی ساسانی با منقلب شدن جایگاه حروف کلمه «بلخ» از آن بمیان آمده است.

از مهابهاراته بصورت غیر مستقیم مطالب دیگری هم بدست می آید که ارتباط و انتساب عده ئی از قبایل آریائی مهاجر هندی را به بلخ و باختران ظاهر میسازد. من باب مثال گفته شده است که «بهادرا Bahadra» جدۀ اسطوره ئی قبیلۀ «مادرا» که پیشتر یاد شد، زن کسی بود به نام «ویوشیست اسوه Vyushitaceva» که شباهت تام به نام «ویشت اسپه» یکی از پادشاهان داستانی بلخ میرساند. اگر عین پادشاه بلخ نباشد بیکی از رجال بلخی و باخترانی تعلق میگیرد. قراریکه بر همگان معلوم است، انتساب کلمه «اسوه» و «اسپه» یعنی «اسپ» بصورت پسوند در نامگذاری های رجال بلخ بسیار معمول و مروج بود.

«پانی نی Panini» یکی از دانشمندان بزرگ قرن چهارم ق.م. که در ریزشگاه رودخانه کابل به رود سند در اتمک میزیست و اولین صرف و نحو زبان «بهشه Bahsha» را نوشت و آنرا «سمه کرینه» یا «سم کرده شده» که سپس به «سانسکریت» معروف شد و نظریات او در دوهزار و چهار صد سال قبل صائب است، برخی قبایل آریائی مثل «کشودراکا» و «مالاوا» را که از آن پیشتر ذکر نمودیم در ذیل قبایل «بهیکه» میآورد و دانشمند فرانسوی (لوئی دو له واله پوسن Louis de La Vallers Pousson) که نظریاتش را در فوق ذکر کردیم، بر همین منبع استناد میکند. در ذیل همین قبایل، عشایری مانند «یودهیا Yaudheya» و «ارجونایانا Arjunayana» که از بستگان «مالاوا» بودند، قرار میگیرند. بنابران به شهادت «مهابهاراته» و تذکرات «پانی نی» و استناد دانشمندان غربی گفته میتوانیم که در میان قبایل و عشایر مهاجر آریائی هندی عده ئی به نام و نشانی معروف اند که به صفت کتله «بهاراته» از «بلهیکه» یا بلخ برخاسته و با سیر مهاجرت از کوه ها و رودخانه های آریانا گذشته و بالاخره به سرزمین هند رسیده اند.

چون برای احتراز از غوامض پیچیده در تحلیل مطالب این مقاله از نزدیک به دورتر بالا رفته ایم، اینک یادی از پدر مؤرخان «هرودوت» میکنیم که او هم در قرن چهارم ق.م. تقریباً معاصر «پانی نی» میزیست. هرودوت در خاک های آریانا در میان اقوام یادی از پنج قوم بنام های «دادیکی Dadiki»، «پکتویس Paktuis»، «گندهاری Gandhari»، «اپاریتی Aparitti» و «ستاگیدی Sattaguidi» میکند. از عصر هرودوت تا عصر مهاجرت های اقوام آریائی همان فاصله است که از عصر هرودوت تا زمان ماست. تعیین هویت این پنج دسته اقوام و محل سکونت رهایش آنها موضوعی است که مطالعه عمیق و

دقیق می‌خواهد. اصل مسلم این است که ایشان همه در خاک های افغانستان امروزی زیست دارند.

در سرود ریگ وید و سایر سرود های ویدی از بسیار قبایل نام برده شده که مطالعه عمومی آن خارج این مقاله کوچک است. برای تائید مطالب فوق مربوط به مهاجرت قبایل «بهاراته» آریائی از بلخ به جنوب هندوکش و از آنجا به هند، به جنگهای «ده قبیله» و «قبایل پنجگانه» اشاره می‌توانیم. در واقعات جنگ های «ده قبیله» که احتمالاً بین «سند» و «راوی» صورت گرفته است، عشایر «بهاراته» و غیر بهاراته شامل بودند و در اثر شکست قبایل «غیر بهاراته» مجدداً برخی از قبایل به خاک های آریانا رجعت کرده اند.

دسته قبایل پنجگانه که اصطلاحی است و در زبان سانسکریت «پنکه جانا Panka jana» یاد میشود، قبایلی مانند «دریوهو Druhus»، «یادو Yadus»، «تورواشا Turvashas»، «انو Anus» و «پورو Pauru» در آن شامل بودند. [قابل توجه است که این پنج قبیله جدا از پنج قومی بالا که هرودوت تذکر داده میباشد- اینها در هند و آنها در آریانا زندگی میکردند و هر دو دسته اقوام آریائی اند. ب.ف.ک.] پروفیسور «الیناس چندرا داس Elinas Chandra Das» استاد تاریخ قدیم هند در دانشگاه کلکته معتقد است که باید کتله معروف «بهاراته» هم در همین جمله شامل باشد. مهمترین قبیله پنجگانه «پورو» است که اولاده او یعنی «پوراوا» با کتله «بهاراته» نزدیکی و قرابت داشت. ایشان یعنی همه قبایل پنجگانه همان راهی را که قبایل «بهاراته» در سیر مهاجرت تعقیب کرده اند، دنبال نموده اند و از بلخ و باختران برخاسته و آخر الامر به خاک های پهناور هند رسیده و پراکنده گردیده اند. پروفیسور داس مسکن قبیله «پواد» را در دره علیای اندوس (سند) در حواشی «گندهارا» (منطقه پشاور تا کابل) قرار میدهد.

تا اینجا هر چه گفتیم تکیه گاه ما و استناد ما سرود ویدی و منابع سانسکریت هندی و یونانی بود. به تائید همین مطالب متوجه اوستای قدیم بلخی میشویم که خاطره های دور افتاده آن از منابع تازه تر پهلوی ساسانی بدست رسیده است و با اینکه اوستای قدیم در دست نیست، از روی متون اوستای ساسانی و سایر کتب پهلوی مطالب مهمی استخراج می‌توانیم که جایگاه بلخ و سایر ولایات افغانستان امروزی را که اکثراً قطعات شانزده گانه آریا نشین در آن شامل است، بصورت بسیار واضح روشن و تعیین میتوان کرد. اینجا از شرح آن صرف نظر میکنیم و علاقه مندان میتوانند به فرگاد اول «وندیداد» یکی از اجزای اوستا به «بشت ها» مراجعه کنند. مطالعه اوستا از نظر تاریخ و جغرافیه و اقوام و قبایل آریائی، تشکیلات اجتماعی و فرهنگی و ادبی و مذهبی به مراتب از متون ویدی در تاریخ

ما مدخلیت دارد و مقایسه متون «ویدی» و «اوستائی» و تطبیق محتویات جغرافیائی و تاریخی و حماسی آن با همدگر مبادی اساسی و کلی تاریخ ما و کشور ما را با تعلقات آن با کشورهای مجاور در شمال و شرق و غرب روشن میسازد.

تشابه زیاد زبان «اوستا» و زبان «ودا» (وید) بحدی است که این دو زبان را لهجه های یک زبان قدیمتر باید شمرد. شدت تشابه زبان ها حکم میکند که گویندگان «ودا» و «اوستا» روزی در یک خانه و دیار زیسته باشند. این خانه و دیار همان حوزه اکسوس یا حوزه وسیع آمو دریا ست که از فرغانه تا خوارزم منبسط بود و از آنجا مهاجران آریائی به سائر قطعات دو طرفه مسیر رودخانه مذکور به حرکت آمده و به «بلخ بامی»، «بخل بامیک»، «بلخ گزین»، «بلخ الحسنات»، «باختران»، «بخدیم سریرام»، یا «بلهیکه» رسیدند و از آنجا به تدریج به چهارگرد هندوکش پراکنده و مستقر شدند تا راهی به سواحل چپ اندوس (سند) باز کردند. از همان مهد مشترک که «آریانم و یجو» باشد دسته های قبایل آریائی علفزارهای خوارزم را پیموده تا کرانه های «خزر» بطرف غرب پیش رفتند و به خاک های ایران امروزی فرود آمدند.

اینجا به شهادت متون آریائی متوقف شده نظری به مقتضیات باستان شناسی می اندازیم و از روشنی هائی که در بین سال های اخیر از شمال کشور بدین مسایل و امثال آن افتاده کسب معلومات میکنیم. با تحقیقات حفاری در غار «قره کمر Qara Kamar»، در حوالی ایبک، در دل هندوکش آشکارا شده است که در حوالی بین ده و سی و پنج هزار سال ق.م. غار نشینان شکاری در مراتب اولی مدنیت قدیم حجر در وسط سرزمین افغانستان امروز میزیستند.

با کشفیات دیگر در تپه «مندینگک» در پنجاه کیلومتری شمال و غرب قندهار آخرین مراحل مدنیت سنگ صیقلی را با آغاز و جریان دوره مفرغ (برونز) در حوالی سه هزار سال ق.م. یا پنجهزار سال قبل از امروز در وادی بین هیرمند و ارغنداب مشاهده میکنیم. میان آغاز دوره قدیم حجر و دوره اخیر سنگ صیقلی در کشور ما به احتمال قریب 20 یا 30 هزار سال گذشته است. در حوالی آغاز ثلث سوم این دوره یعنی در حدود ده هزار سال ق.م. موجی از عناصر هند و اروپائی در حوزه علیای سر دریا و آمو دریا پیدا شده که به تدریج مرکز ثقل آنها از نواحی سردتر به حوزه آمو منتقل شده است. این ها چندین هزار سال در ین نواحی بود و باش داشته بالاخره با حیوانات اهلی مخصوصاً اسپ که علامه فارقه این نواحی میباشد، شاخه هائی بطرف بحیره خزر رفتند و شاخه هائی بلخ و باختران را جولانگاه خویش قرار دادند. این ها اجداد همان مردمانی هستند که بعدتر در

حوالی دونیم هزار سال ق.م. با سیر تدریجی بیجا شدن های ایشان را در کوه ها و حوزه های رودخانه های آریانا مشاهده میکنیم.

همانطور که کشفیات «موهنجودایرو» و تپه های «انو» و «مندینگک» و تپه های «سیالک» و «جیان» در افغانستان و ماورالنهر و هند و ایران میتواند زندگانی قبل از آریائی را نشان بدهد، ادبیات سانسکریت و اوستائی جایگاه و حرکات و امواج قبایل سفید پوست آریائی را بما معرفی میکنند.

افغانستان در میان هند و ایران و آسیای مرکزی سرزمین وسطی است که احفاد آریاهای قدیم را هنوز در دل کوه های آن، در لابلای دره های هندوکش مشاهده میتوانیم. این مردمان فرهنگ و مدنیت و لهجه های قدیم خود را حتی المقدور دست نخورده حفظ کرده و باشندگان هندوکش مرکزی و شرقی و قبایلی های باشند سفید کوه نمونه های بارز آن است.

از طلوع دوره تاریخی که در بین گوشه شرق در فلات آریان با «هخامنشی» و در شبهه جزیره هند با ظهور «بودا» شروع شده، رفت و آمد و جنبش های اقوام به رنگ های دیگر آغاز میگردد که یا جنبه لشکرکشی و یا تبلیغات مذهبی دارد. لشکرکشی های «سیروس» و «داریوش» و انبساط دامنه فتوحات هخامنشی رسم الخط آرامی و اصول دفترداری و روش معماری سامی و فارس را در آریانا و هند منتشر ساخت و فتوحات اسکندر ارتباط دائمی میان شرق و غرب را باز کرد. چندین اسکندریه در آریانا بنا شد و تعداد معتدبهی از یونانی ها که مردان نظامی، علمی، فلسفی و هنری بودند در بین شهرها ماندند و مسکون شدند و کم کم با مردمان محلی مخلوط و مزج گردیدند. عده ئی از اهالی همین اسکندریه ها راه سند و ماورای سند را تکرار بر روی یونانیان باز کردند. در ذیل سپاه اسکندر عده ئی زیادی از باشندگان آریانا، از اهالی باختران، پاروپامیزاد، کاپیسا، لمپکانا و گندهارا و دره های هندوکش و سفید کوه به هند رفتند. مقابله «سلوکوس نیکاتور» سر سلسله دودمان یونانی شامی و «چندرا گوپتا» موریای سر سلسله اولین دودمان سلطنتی تاریخی هند در کرانه های رود سند عنصر یونانی و هندی را با هم در تماس آورد و غلبه موریای ها بر «یوناها» یعنی یونانی ها زمینه را طوری فراهم کرد که دو نسل بعد «آشوکا» با میلغان بودائی خود راه آئین و فرهنگ بودائی و مدنیت هندی را تا حوزه ارغنداب باز کرد و گسترش داد.

در دوره پادشاهان «یونانو باختری» میان آریانا و هند تماس مداوم تر پیدا شد و چون ایشان کم و بیش بر خاک های هندی هم آمریت داشتند، رفت و آمد میان دو طرفه رود سند زیاد شد. بسیاری یونانی ها و مردمان محلی از اینطرف و بسیار

هندی ها از آنطرف به این طرف رفت و آمد میکردند. با آمدن اسکندر به شرق اوضاع سیاسی دگرگون شد ولی راه تماس های بشری و فکری از کرانه های بحرالروم تا قلب هندوستان باز شد. تماس افکار دوره هخامنشی و یونانی در آریانا مدنیت نوین «ایرانو - یونانی» و تماس فلسفه بودائی و افکار یونانی در آریانا مدنیت تازه «یونانو هندی» را خلق کرد و قیادت «کوشانی ها» که اصلاً کتله بادیه نشینی در آسیای مرکزی بودند، عندالوصول اینطرف آمو دریا در باختران یک دفعه با مدنیت و دین و فرهنگ و زبان و رسم الخط و زندگانی اجتماعی و درباری معمول آنوقت آریانا مواجه شده و خوشبختانه همه این چیزها را کماکان استقبال نمودند. تحت قیادت کوشانی ها در یک فضای بی تعصب مبادی مدنیت هائی که بالا وصف نمودیم در زمینه های مذهبی، فکری، هنری، ادبی و عمرانی بهم درآمیخت. تمدن و فرهنگ و هنر ساسانی که جلوه نوین تمدن و فرهنگ هخامنشی و اشکانی محسوب شده میتواند، بر افغانستان آن روز گسترش یافت و دامنه آن با رنگ محلی تا ظهور و نشر اسلام دوام کرد.

در همین دوره هاست که سرزمین آریانا یا افغانستان امروزی بحیث چهار راه بزرگ آسیا محل التقای مدنیت های مختلف گردید و اقوام مختلف بیشتر در تماس آمده و زبان، معتقدات، مبادی تمدن و فرهنگ آنها بهم خلط، حل و مزج شده است.

از قرن 6 ق.م. تا قرن 7 م.، 13 قرن تاریخ افغانستان پیش از اسلام یک دوره عظیمی است که باستان شناسی را با تمام شعبه های آن از 40 سال باینطرف در کشور ما سخت بخود مشغول ساخته و در هر مرحله از مراحل حفريات جرقه نوی میدرخشد و مبحث تازه ئی باز میکند که مطالعه آن برای خود افغانستان و برای خاک های مجاور، به ویژه برای هند و ایران فوق العاده دلچسپ و مفید است.

چون جنبش اقوام و افکار با خطوط راه ها و طرق مراودات بیشتر ارتباط دارد، نگارش چند سطری در ین موارد خالی از دلچسپی نخواهد بود. در آریانا از عصر هخامنشی به بعد راه های کاروان روی موجود بود که از طریق خشکه خاک های غرب آسیا را به هندوستان و چین وصل میکرد. الحان در افغانستان یک حلقه راه هائی داریم که از شمال و جنوب کشور میگردد و بطور مثال از هرات به هر دو راه به کابل آمده میتوانیم (البته راه مستقیم مرکزی هم است که از وسط افغانستان از لایه های دره ها میگردد). این دو راه شمالی و جنوبی آنکه از بلخ و بغلان میگذشت و آنکه از قندهار و غزنی عبور میکرد، هر دو بسیار مهم بود. هر دو راه کاروان رو در مراودات بشری و رفت و آمد کاروان ها و انتقال فرهنگ و مدنیت و بسط تجارت و بازرگانی بین افغانستان و همسایگانش و بین

شرق و غرب آسیا نقش مهمی بازی کرده است. راه معروف ابریشم که بین چین و سواحل بحرالروم در طول آسیا امتداد داشت، روی همین شاخه شمالی تطبیق میشود. «از بلخ تا تاکزیلا» اثر معروف موسیو «فوشه H. Foucher» اهمیت راه شمالی را معرفی میکند و پروفیسور «بمباچی A. Bombaci» ایتالوی در مقابل آن ارزش تاریخی راه جنوبی را روی صحنه میکشاند.

روح مطلب این است که راه شمال و جنوب هر دو از روزگاران باستان تا امروز نقش مهمی در انتشار فرهنگ و ادیان و افکار بازی کرده و شهرهای بزرگ و معابد معروف ما بیشتر در کرانه های همین دو راه بزرگ شمالی و جنوبی بوده که از نظر افغانستان اگر نگاه کنیم، دامنه های آن به چین و هند و ایران و ماورالنهر میرفت و از آن جاها به نقاط دورتر ممتد میشد. به همین علت افغانستان در دوران های ممتد تاریخی چون التقای مدنیت های مختلف گردید و اقوام مختلف در اینجا بیشتر در تماس آمده و زبان ها و معتقدات و مبادی تمدن و فرهنگ آنها بهم مخلوط و حل و مزج شد که در بالا بصورت اجمال از امتزاج بالاثر فکری و فرهنگی هخامنشی و باختری و یونانی و هندی در آریانا در 5 قرن قبل از عهد مسیح یاد کردیم. در سبک معماری و روش هیکل تراشی و اصول شهر سازی مظاهر ادبی و مذهبی این دوره دور افتاده مثال های برجسته میتوان یافت که جلوه های مختلف این تمدن چندین پهلو را در کشور ما نمایان میکند. یکی از آن مثال ها متن فرمان سنگی آشوکا است که تازه در بین دو سه سال اخیر در مجاورت خرابه های شهر کهنه قندهار کنار راه کاروان رو قدیمی پیدا شده است که آنرا به صفت «راه جنوبی» یاد کردیم. این کتیبه به دو زبان و دو رسم الخط نوشته شده است. رسم الخط و زبان آرامی و رسم الخط و زبان یونانی. رسم الخط و زبان آرامی متعلق به «آرام ها» یکی از اقوام سامی آسیای غربی است که هخامنشی ها برای مکاتبه و دفترداری اتخاذ کردند و با ایشان به کشور ما فرا رسید و زبان و رسم الخط یونانی از بقایای بسط تمدن یونانی است. متن فرمان شامل اخلاقیات است که بنام آشوکا پادشای بزرگ موریاسجل شده است.

بدین طریق می بینیم که در یکی از نقاط آبادان قدیم افغانستان که احتمالاً پیش از ظهور اسکندر و آشوکا در دوره هخامنشی (قرن 6 و 5 ق.م.) هم مسکون بوده و اسکندر در اینجا «اسکندریه اراکوزی» را بنا کرد و آشوکا آئین بودائی را وارد کرد، یونانی ها و مردمان محلی پهلو به پهلو میزیستند و به زبان های آرامی و یونانی و فلسفه هندی و مبادی آئین بودائی آشنائی داشتند و پیش از آغاز عهد مسیح دارای فرهنگ متنوعی شده بودند که در لوحه سنگی مشاهده میکنیم.

در حالیکه جریان فکری و مدنی این سه سرچشمه بهم مخلوط شده میرفت یک قوت آمیزش بزرگ و نیرومندی از ناحیه بادیه نشینان آسیای مرکزی به صفت «قدرت کوشانی» در آریانا ظهور میکند که تمام اساسات مدنی، دینی، فرهنگی و ادبی آریانا را به آغوش باز میپذیرد و با نیروی دینامیزم خود نه فقط از نظر ریاست و جهانداری بلکه از نظر فرهنگ و کلتور به مفهوم عام افق جدید و وسیع با نظم و انسجام بمیان می آرد. کوشانی ها اول در شمال و بعد در جنوب در همه آریانا از حوالی شروع عهد مسیح به بعد تا سه قرن جای یونانیان باختری را میگیرند و برخی از ایشان مانند پادشاهان یونانی باختری هنرمندان این سرزمین را تا قلب هندوستان میرسانند مخصوصاً راه دیار چین مبلغان بودائی و تجار و زوار در همین دوره گشاده میشود و تاثیر مدرسه هنری «ایرانو یونانی» و «یونانو بودائی» و «کوشانی» و «کوشانو ساسانی» تا چین و حتی شرق اقصی سرایت میکند. این نیروی دینامیزم با روح تازه و آماده قبول هرگونه فکر و تمدن همه چیزهائی را که در آریانا در اثر آمیزش مدنیت ها در طی 5 قرن جمع شده و با فکر و روش های محلی مخلوط شده بود بدون تعصب و سخت گیری با آزادی و مدارا و حسن نیت میپذیرد. دینامیزم کوشانی دوره مساعدی بمیان آورد که در طی آن همه چیز رو به انکشاف گذاشت و از حوزه آمو دریا تا حوزه گنگا، از بلخ تا ماتورا راه و روش یک تمدن جدیدی را گسترانید که مظاهر آن در عالم ادب و هنر و معماری و هیكل تراشی و غیره در دو کشور افغانستان و هند نمایان است.

از نظر جنبش اقوام میبینیم که مردمانی بظاهر خشن و بادیه نشین از آسیای مرکزی می خیزند و در این سرزمین مسکون و مستقر میشوند و از افغانستان به هندوستان هم سر میکشند. ایشان را با همان لباس های خود شان بصورت افراد عادی و بصورت شهزاده و شاه و امپراطور در سنگ تراشی های بغلان و بگرام و هده و تاکزیلا و مات و ماتورا مشاهده میکنیم و اینک حفاریات سرخ کوتل که از هشت سال باین طرف در شمال هندوکش در «بغلانگو» قدیم، در بغلان فعلی، از طرف هیئت باستان شناسی فرانسوی ادامه دارد، باب جدیدی گشوده است. موسیو «شلوم برژه D. Schlumberger» فرضیه ها و نظریه های تازه ئی به میدان افکنده است که بسیاری از نظریه های گذشته را در اصل تاریخ و در تاریخ هنر و فرهنگ اصلاح و تعدیل میکند که تفصیل آن خارج این نوشته مختصر میباشد.

در عصر کوشانی در طی سه قرن اول عهد مسیح رفت و آمد و تعلقات بشری بین شرق و غرب توسعه زیاد یافته و راه ابریشم با شاخه جنوبی آن که از بلخ و تاکزیلا بطرف هند میگذشت سواحل بحرالروم را با چین وصل میکرد. امنیت در امتداد این شاهراه آسیائی مستقر شد. از پیکن تا اسکندریه مصر و از اسکندریه مصر و از تایر Tyr تا ماتورا Mathura راه مراودات به روی بازرگانان و

مبلغان و هنرمندان باز شد. مسکوکات کوشانی ها وفور طلا، نقره، نکل و اشکال روی مسکوکات وفور ارباب انواع باختری، ایرانی، هندی، یونانی و آزادی ادیان، عقاید و تنوع رسم الخط ها و زبانها را به تمام معنی کلمه نشان میدهد.

امپراطوری کوشانی و راه های افغانستان واسطه ارتباط بین امپراطوری های چین و رومن و فارس و خاک های هند بشمار میرفت و میان دورترین نقاط شرق اقصی و دنیای بحرالرومی و هند و جنوب غرب آسیا تعلقات و مبادله از هر رهگذر میسر و فراهم گردید. اشیای عتیقی که از بگرام به موزه کابل جمع شده است آثار چینی، رومی، یونانی، یونانی مصری، هندی، همه را پهلو به پهلو هم نشان میدهد و بیک نگاه هویدا میشود که افغانستان عصر کوشانی در مبادله افکار و عقاید و نظریات چه نقش مهم بین شرق و غرب دنیای قدیم بازی کرده است.

در عالم هنر و آرت و نقاشی، هنر کوشانی مفهوم تازه ئی بخود گرفته و تحقیقات باستان شناسی در سرخ کوتل، در بغلان قدیم، که حتماً یکی از مراکز مهم کوشانی ها بود طوریکه موسیو «شلوم برژه» مدیر هیئت باستان شناسی فرانسوی در افغانستان نتایج آنرا تحلیل و تجزیه کرده و در کنگره مستشرقان در مسکو و در مجله سیریا نشر کرده، گفته است که نظریه دانشمندان مربوط به مبدأ و سیر تطور هنر مدرسه معروف گریکوبودائی را تعدیل میکند.

در حدود یک و نیم قرن است که همه جا و مخصوصاً در افغانستان و هند تعریف مدرسه هنری گریکوبودائی را شنیده ایم. علما را معمولاً عقیده برین بود که این مدرسه از امتزاج افکار بودائی هندی و قواعد هیکل تراشی یونانی در ساحه تلاقی این جریان فکری یعنی در افغانستان مقارن عهد مسیح بمیان آمد. با کشفیات جدید سرخ کوتل چنین می بینیم که این مدرسه شاخه دینی یا شاخه بودائی مدنیت بزرگتری بود که موسیو «شلوم برژه» آنرا به صفت «مدرسه کوشانی» مسجل ساخته است و جلوه های غیر بودائی هم داشت که از آن میان یکی جلوه «تمثالی» است که در هند در مات و ماتورا از مدت ها مظاهر آن نمایان گردیده است ولی تا حال کس به تعیین اصل ریشه و مبدأ آن موفق نشده بود و حالا میتوان گفت که این مدرسه شاخه دیگر غیر روحانی مکتب کوشانی است که در شمال هندوکش استعمال شده است.

برای زبان باختری که از نظر زبان شناسی شاخه دیگری از خانواده آریائی محسوب میشود، بدون تعصب و با کمال واقع بینی با حق اختراع یک حرف جدید، الفبای مروجی یونانی را پذیرفتند و این اولین لهجه بودائی است که به رسم الخط یونانی نوشته شده است. با در نظر گرفتن این آمیزش و تحول در عالم ادب

میتوان فهمید که مدرسه هنری کوشانی چطور در باختران از ترکیب عناصر مختلف ایرانی باخترانی شده و یونانی بمیان آمد.

از نظر تماس اقوام و تماس مدنیت ها افغانستان عصر کوشانی در طی سه قرن اول عهد مسیحی جایگاه مهمی در بین گوشه شرق دارد. آئین بودائی بدست مبلغان کوشانی دارای مدرسه فلسفی جدیدی شد و به ماورای صحرای «گوبی» در چین انتشار یافت و با انبساط آئین پدیده های هنری با اصول و روش مدرسه کوشانی تا نقاط دور دستی در پهنای شرق آسیا منبسط شد. با گشوده شدن راه های بزرگ چین و هند و ایران متصرفات آسیائی امپراطوری روم همه با هم در تماس آمد و مردم و افکار و عقاید گوناگون به پیمانانه زیاد آمیزش یافت. از آغاز قرن سوم مسیحی به بعد با ضعف کوشانی ها قدرت ساسانی ها همه جا در آریانا و در حاشیه نیم قاره هند محسوس است. تمدن ساسانی با دوام چهار قرنه خود مبالغ هنگفتی بر مدنیت های باستانی می افزاید و جلای دیگری به تظاهر هنر و ادب و فرهنگ میدهد.

در حالیکه این جلا رنگ گرفته میرفت و در تمام زمینه های فکری و ادبی و هنری و معماری درخشش جالب نظری داشت، باز یک قوه دینامیکی دیگر از آسیای مرکزی به نام «یفتل» و به صفت «یفتلی» پایان میگردد که مرکز ثقل خود را در بدخشان قرار میدهد. این قوت دینامیزم از نظر مقابله های بشری ساسانیان را عقب زد و به صفت «زاولی» یا «زابلی» در هند پیش رفت و با «گوپتاها» مقابل شد و بعد از غلبه عقب نشست. باز با این رفت و آمد ها و جنبش ها تماس های نوین بشری و عقاید و افکار در افغانستان بعمل می آید و از افغانستان بطرف هند و ایران منتشر میگردد. قبایلی از یفتلی ها بنام «زاولی» در حدود غزنه مستقر میشوند و آمیزش های نوینی بین ساکنان قدیم و مردمان تازه وارد بمیان می آید. در بین میان از ترکان غربی، از کوشانی های خورد، از برهمن ها، از هندو ها و غیره حرف هائی در تاریخ ما آمده که همه آن دلالت بر آمیزش بی اندازه اقوام میکند و صبغه مدنی و فرهنگی و ادبی هم با آنها کم و بیش تغییر می پذیرد که مطالعه همین تغییرات از نظر مبادله افکار تاریخ کشور ما را دلچسپ ساخته است.

پیشتر گفتیم که کوشانی ها مردمان بادیه نشین بودند. اینها از خود و با خود کدام مدرسه هنری نیاورده اند بلکه با استقرار در «باختران»، همان باخترانی که در طی 5 قرن قبل از عهد مسیح تمدن آریائی یا ایرانی و یونانی را بهم آمیخته بود از مبادی هنری «ایرانو یونانی» مکتب هنری جدیدی بمیان آوردند که تازه هویت آنرا در روشنی هیکل تراشی های معبد سرخ کوتل احساس میکنیم. از همین

مبادی «ایرانو یونانی» در خود ایران (فارس) «مکتب اشکانی» بمیان آمده است که شخصیت آنرا هم به این تازگی ها دانشمند فرانسوی، «شلوم برژه» تبارز داده است و باز هم اگر در مبدأ آفرینش هنری بالاتر برویم، میبینیم که مکاتب «کوشانی» و «اشکانی» جلوه های هنر یونانی است که در مقابل مکتب «مسیحی» یا «گریکو رومن» که آنرا مکتب بحرالرومی (مدیترانه ئی) هم میخوانند، بحیث مکتب یونانی غیر بحرالرومی قرار میگیرد.

حال در روشنی این تعریفات فهمیده میشود که چرا میان هیکل تراشی های مات و ماتورا در هند و هیکل تراشی های بغلان در افغانستان اینقدر شباهت شدید موجود است.

مجسمه بزرگی که با نام کنیشکا از «مات» پیدا شده هیکل تراشی دیگر ویما کدفیلس پادشاه دیگر کوشانی را نشان میدهد. نظیر این مجسمه ها و صحنه ها در سرخ کوتل بغلان هیکل هائی بدست آمده است. این مجسمه ها در هند و افغانستان با آئین بودائی کدام ارتباطی ندارد بلکه مظاهر آمیخته مدرسه کوشانی با آئین بودائی که «هنر گندهاری» ممثل اعلی آنست هم در «ماتورا» و هم در سرخ کوتل جداگانه مکشوف گردیده است. پس این نتیجه مسلم میگردد که از حوزه آمو دریا تا حوزه گنگا در پهنای خاک های امپراطوری کوشانی مکتب هنری کوشانی با شاخه های خود یکسان انبساط داشت.

با دربرگرفتن مراتب فوق مدرسه کوشانی را مدرسه «یونانو باختران» هم میتوان خواند. سرخ کوتل در بغلان قدیم چه در عالم ادب و رسم الخط و زبان و چه در عالم معماری و هیکل تراشی مثال های بارز و برجسته پیش روی ما میگذارد. قبل برین من باب مثال از آمیزش فرهنگ ایرانی و یونانی و هندی در یکی از شهرهای کهن افغانستان روی شاخه جنوبی راه کاروان رو قدیم (قندهار کهنه) یاد کردیم. اینک بحیث مثال دیگر از آمیزش همین مدنیت ها در شهر کهن دیگر مملکت خود کنار شاخه شمالی راه کاروان رو دیگر یاد آوری مینمائیم. پیشتر «کتیبه آشوکا» را مثال آوردیم و اینک «کتیبه کنیشکا» را مثال می آوریم. این مثال منحصر به کتیبه کنیشکا هم نیست بلکه مجموعه سنگ نبشته ها آنرا مبین میکند. اینجا «زبان باختری» که یک شاخه جدید السنه خانواده آریائی است با رسم الخط یونانی بنام کنیشکا مسجل گردیده است. قدرت کوشانی، زبان باختری و رسم الخط یونانی که هر دو قرن ها پیش از ظهور ایشان در خود افغانستان موجود بود، بدون تعصب بهم مخلوط شدند و این خود بهترین مثالی است که در عالم هنر شکل مکتب کوشانی را با مواد و عناصر محلی باخترانی ثابت میسازد.

از آغاز قرن سوم مسیحی به بعد با ضعف کوشانی قدرت ساسانی ها همه جا در آریانا و در حاشیه نیم قاره هند محسوس میشود. تمدن ساسانی با دوام چهار قرنه خود مبالغ هنگفتی بر مدنیت های باستانی ما می افزاید و جلای دیگر بر مظاهر هنر و ادب و فرهنگ میدهد.

در حالیکه این جلا رنگ گرفته و در تمام زمینه های فکری و هنری و معماری درخشش جالب نظری داشت، باز یک قوه دینامیزم دیگر از شمال از آسیای مرکزی بنام «یفتل» و به صفت «یفتلی» یا «هفتالی» نمایان شد که مرکز ثقل خود را در بدخشان برقرار ساخت. این قوت دینامیزم از نظر مقابله های بشری ساسانیان را عقب زد و به صفت «زاولی» یا «زابلی» در خاک هند مقابل شد و عقب نشست باز با این رفت و آمد و جنبش ها تماس های نوین بشری در افغانستان و از افغانستان بطرف هند و ایران محسوس میگردد. قبایلی از یفتلی ها بنام «زاولی» در حدود غزنه مستقر میشوند و آمیزش های نوینی بین ساکنان قدیم و مردمان تازه وارد بمیان می آید. در ین میان از ترکان غربی و از کوشانی های خورد و از برهمن ها و هندو ها و غیره حرف هائی در تاریخ ما آمده که مه آن دلالت بر آمیزش بی اندازه اقوام است که صبغه مدنی و فرهنگی و ادبی هم با آن متغییر میشود و همین تغیر و تفاوت مطالعه اوضاع را بی نهایت دلچسپ میسازد.

در پایان همین دوره و در آغاز عهد نوینی که عبارت از ظهور دین اسلام در حجاز است مردی از دیار چین که زائری بود بودائی دانا و دانشمند بنام «هیوان تسنگ» در سال 623 م. در ربع اول قرن هفت میلادی به افغانستان میرسد و از کشور ما به هند میروود و برمیگردد و به چین مراجعت میکند. امارات مختلف معابد مختلف طریق های بودائی، شیوائی، آفتاب پرستی، هندوئی، زبانها، رسم الخط ها و خلاصه مظاهر بهم آمیخته باقیات قرن های گذشته را در قندوز، بلخ، بامیان، ایبک، کاپیسا، لمپاکا، گندهارا، غزنه و گردیز میبیند. در معابد و دیرها اقامت میکند و با علمای طریقه های مختلف بودائی مباحثه مینماید و از شاهان تا مردمان عوام با همه در تماس می آید و مجموعه ئی از اندوخته های فکری و مذهبی و هنری را چه در هند و چه از افغانستان جمع میکند و به دیار خود بر میگردد. آنچه او در نیمه اول قرن هفتم مسیحی در کشور های ما دیده و نوشته آمیخته ایست که در آن چهره افغانستان و هند و چین و آسیای مرکزی را با ارزش های فرهنگی و هنری آن میتوان دید. //